

خوانش تطبیقی مؤلفه‌های ادبیات مهاجرت از منظر رئالیسم انتقادی (مطالعه موردی: رمان عراقی فی باریس و همنوایی شبانه ارکستر چوب‌ها)

زهرا حقایقی^۱، احمدرضا حیدریان‌شهری^{۲*}، محمدجعفر یاحقی^۳، بهار صدیقی^۴

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه فردوسی مشهد

۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه فردوسی مشهد

۳. استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد

۴. استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه فردوسی مشهد

دریافت: ۱۴۰۰/۳/۲۵

پذیرش: ۱۴۰۰/۵/۳۱

چکیده

رئالیسم انتقادی، به‌عنوان شاخه‌ای از مکتب ادبی رئالیسم، تلاش می‌کند تجربه‌ای عینی از واقعیت را با نگاهی به معضلات اجتماعی انسان در عصر جدید به خواننده منتقل کند و با نگرشی اصلاح‌طلبانه، به انتقاد از اوضاع حاکم بر جامعه بپردازد. صموئیل شمعون در نخستین رمان خود *عراقی فی باریس* (۲۰۰۵) توانسته است جایگاه ویژه‌ای در گستره داستان‌نگاری در ادبیات عربی کسب نماید. رضا قاسمی نیز یکی از برجسته‌ترین داستان‌نویسان ادبیات فارسی است که با نگارش رمان *همنوایی شبانه ارکستر چوب‌ها* (۱۳۹۸) توانسته جوایز معتبر متعددی را از آن خود کند. هر دو رمان به بازتاب واقعیت‌های جامعه خود و پدیده مهاجرت پرداخته‌اند. مسئله مهاجرت و تأثیرات نهن و تلخ آن بر جوامع مهاجرفرست، ضرورت انجام پژوهش‌هایی را ایجاد می‌کند که لایه‌های پنهان زندگی مهاجر را نشان دهد. هدف از این مقاله بررسی چالش‌های آسیب‌زای پدیده مهاجرت است. در این پژوهش، با پرداختن به مؤلفه‌های ادبیات مهاجرت از منظر رئالیسم انتقادی بر بنیان توصیف و تحلیل در چارچوب مکتب تطبیقی امریکایی، به بررسی دو رمان مذکور پرداخته شده است. دستاوردهای پژوهش نشان می‌دهد

فصلنامه علمی - پژوهشی پژوهش‌های ادبیات تطبیقی
دوره ۹، شماره ۳، پاییز ۱۴۰۰، صص ۱۶۷-۱۹۴



تردید در بنیان فرهنگ خودی و تناقض فرهنگی در رمان هم‌نوایی *شبانه ارکستر چوب‌ها* پرننگ‌تر از رمان *عراقی فی باریس* است؛ اما در هر دو رمان به شکل از خود بیگانگی نمود می‌یابد. در هر دو رمان، به شکلی انتقادی با مرور گذشته، ضمن نقد شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم بر جامعه خود از نحوه آموزش برخی آموزه‌های دینی و فرهنگی نیز انتقاد شده است. چالش‌های مهاجرت در هر دو رمان به شکل گم‌گشتگی، بحران هویت و بی‌آشنایی نمود یافته است. نویسنده رمان *عراقی فی باریس* نگاهی مثبت به آینده دارد؛ ولی نگاه نویسنده رمان *هم‌نوایی شبانه ارکستر چوب‌ها* ناامیدانه است.

واژه‌های کلیدی: رئالیسم انتقادی، رمان مهاجرت، *عراقی فی باریس*، *هم‌نوایی شبانه ارکستر چوب‌ها*، صموئیل شمعون، رضا قاسمی.

۱. مقدمه

در پژوهش ادبی، هنگامی که سخن از ادبیات تطبیقی به میان می‌آید، در اولین نگاه بررسی تلاقی ادبیات‌های مختلف و روابط پیچیده آن در گذشته و حال و روابط تاریخی آن از حیث تأثیر و تأثر در حوزه‌های هنری، گونه‌های ادبی، جریان‌های فکری و... به ذهن خطور می‌کند؛ آنچه به عنوان مکتب تطبیقی فرانسوی شناخته شده است. با نگاهی به رویکرد مکتب تطبیقی امریکایی می‌بینیم که مبنا را بر تشابه نهاده، نه تفاوت و اصالت را به متن داده، نه فرامتن؛ چنان‌که در این مکتب:

ادبیات با دیگر هنرهای زیبا مانند نگارگری، معماری، رقص و موسیقی و با رشته‌های علوم انسانی مانند فلسفه، تاریخ و ادیان، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی و... مورد بررسی و نقد ادبی قرار می‌گیرد و حتی بررسی رابطه ادبیات با عرصه‌های علوم تجربی را نیز در حوزه ادبیات تطبیقی نهاده‌اند (عبود، حمود و السید، ۲۰۰۱: ۸۹؛ الخطیب، ۱۹۹۹: ۵۰).

بنابراین اگر از دریچه مکتب تطبیقی امریکایی به متون ادبی نگریسته شود، دیگر همسانی میان متن‌های ادبی فقط حاصل اثرپذیری‌ها نیست؛ بلکه فرایند طبیعی هنر و ادب همسانی و شباهت‌هاست؛ زیرا نمود عقاید و احساسات مشترک انسانی و تجربیات روحانی و معنوی در ادبیات ملل را نمی‌توان نشان اقتباس و تأثیر و نفوذ فرهنگی در فرهنگ دیگر دانست.

ادبیات داستانی، به‌عنوان یکی از شاخه‌های مهم مکتب رئالیسم به‌ویژه در عصر جدید در جهان، بازتابنده آگاهی‌های تاریخی و نماینده عقلانیت مدرن است و همواره یکی از سرنوشت‌سازترین مؤلفه‌های اجتماعی در روزگار ما به‌شمار می‌آید. در این میان، شاخه‌ای جدید از ادبیات معاصر با عنوان «ادبیات مهاجرت» سر برآورده که محصول سال‌های بعد از جنگ اول و دوم جهانی است و به آثاری اطلاق می‌شود که تجربه زندگی در فضایی متفاوت با فرهنگ خود را نشان می‌دهد و در واقع به روایت زندگی و مسائل اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مهاجران در سرزمین بیگانه می‌پردازد (تفرشی‌مطلق، ۱۳۸۹: ۲۱۹). نگارندگان در این پژوهش بر مبنای مکتب تطبیقی امریکایی، به بررسی دو رمانی پرداخته‌اند که به‌لحاظ شیوه روایی با یکدیگر متفاوت است؛ اما همسانی‌هایی در برخی مؤلفه‌های ادبیات مهاجرت در این دو رمان دیده می‌شود.

صموئیل شمعون^۱ در رمان *عراقی فی باریس* در قالب روایتی خطی، زندگی‌نامه خود را بازگو می‌کند و در بستر این روایت، به‌شکلی انتقادی تناقض‌های فرهنگی، آوارگی و حاشیگی را نشان می‌دهد. وی همچنین با گذر از گذشته و نوستالژی، به حاشیگی اقلیت‌ها، به‌ویژه اقلیت آشوری، در کشور خود می‌پردازد. در رمان *همنوایی شبانه ارکسترچوب‌ها* به قلم رضا قاسمی^۲ نیز، با روایتی به‌شیوه غیرخطی و بر بنیان جریان سیال ذهن روبه‌رو هستیم؛ چنان‌که دو

دنیای واقعی و غیرواقعی با هم درآمیخته است. با وجود این، در پس روایت آن، جلوه‌هایی از رئالیسم انتقادی را می‌بینیم که به بازتاب تناقض‌های فرهنگی، بی‌آشنایی‌ها و حاشیگی‌ها که مهاجران با آن روبه‌رویند، می‌پردازد. بدین ترتیب، هر دو رمان نگاهی به مهاجرت و وضعیت مهاجران در غربت داشته‌اند؛ لذا به دلیل مشترکات فکری و موضوعی، پاره‌هایی تطبیقی در دو رمان دیده می‌شود. در این پژوهش، بر بنیان توصیف و تحلیل سعی شده است تا از رهگذر رئالیسم انتقادی، برخی از مؤلفه‌های ادبیات مهاجرت در این دو رمان طرح گردد و به این پرسش‌های بنیادین پاسخ داده شود:

- بازتاب مؤلفه‌های ادبیات مهاجرت از منظر رئالیسم انتقادی در رمان *عراقی فی باریس* و *همنوایی شبانه ارکسترچوب‌ها* چگونه است؟

- برجسته‌ترین شباهت‌ها و تفاوت‌های دو رمان از منظر رئالیسم انتقادی چیست؟

ضرورت و اهمیت این پژوهش را می‌توان در خوانش و بازیابی آثار داستانی با زندگی اجتماعی جست‌وجو کرد؛ زیرا آثار داستانی همیشه برهه‌ای از زمان و جامعه خود را به تصویر می‌کشند؛ از این رو ضرورت دارد با مطالعه در حوزه ادبیات مهاجرت و بررسی آن با رویکرد انتقادی واقع‌گرایانه، واقعیت‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بازتاب‌یافته در این آثار را نمایان ساخت و تصویر روشنی از واقعیت مهاجرت ارائه کرد.

۱-۱. پیشینه تحقیق

تا کنون در پژوهش‌های بسیاری رئالیسم در آثار داستانی بررسی شده است؛ اما تحقیقاتی که با خوانش تطبیقی در حوزه ادبیات مهاجرت انجام شده باشد، زیاد نیست؛ از جمله می‌توان به

چند مقاله اشاره کرد: حیدریان‌شهری و دیگران (۱۳۹۹) در مقاله «دراسة الوائعية النقدية بينم روايتي بروكليس پاتس لميرال الطحوس و سرزمين نوح كليونك، لزرقى» *مجله المنة العربية وآدابها*، السنة ۱۶، العدد ۴) از منظر واقع‌گرایی انتقادی به این دو رمان نگریسته‌اند. محبوبه خراسانی و دیگران (۱۳۹۹) در مقاله «هویت و مهاجرت در رمان دال محمود گلاب‌دره‌ای و عصفور من الشرق توفيق الحكيم» *(کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی، دوره ۱۰، شماره ۳)* با نگاهی به مفاهیم ادبیات مهاجرت براساس نظرات هومی بهابها، به بیان تعارض‌ها و تقابل‌های فرهنگی شخصیت‌های رمان با فرهنگ غرب پرداخته‌اند. درباب خوانش تطبیقی ادبیات مهاجرت عربی و فارسی فقط می‌توان به رساله دکتری مصطفی کمال‌جو (۱۳۸۵) با عنوان *بررسی تطبیقی ادبیات مهاجرت عرب (۱۸۸۱-۱۹۵۳)* و *ایران (۱۸۴۶-۱۹۴۰)* اشاره کرد که به بررسی آثار ادبی اواخر قرن نوزدهم و اوایل بیستم پرداخته و تأثیر مهاجرت بر آثار ادبی پیشگام حوزه ادبیات مهاجرت را واکاوی کرده است. درمورد رمان *عراقی فی باریس* تنها یک مقاله با عنوان «*التعددية الثقافية فی رواية عراقی فی باریس للموسى شموک*» از عدنان طهماسبی و فاطمه اعرجی (۲۰۱۷) مشاهده شد که به مسئله هویت ترکیبی راوی رمان و موضوع دوگانگی‌های فرهنگی که هویت فرد را می‌سازد، پرداخته است. رمان *همنوایی شبانه ارکستر چوب‌ها* در ادبیات فارسی بسیار مورد اقبال پژوهشگران بوده و از منظرهای مختلفی بررسی شده؛ اما از منظر رئالیسم انتقادی این رمان تحلیل نشده است. بنابراین تازگی پژوهش در این است که تا کنون مؤلفه‌های ادبیات مهاجرت دو رمان یادشده با رویکرد رئالیسم انتقادی مورد پژوهش همسان‌نگر و تطبیقی قرار نگرفته است.

۲-۱. مبانی نظری و پردازش تحلیلی موضوع

۱-۲-۱. رئالیسم انتقادی و ادبیات مهاجرت

مکتب واقع‌گرایی انتقادی به رئالیسم نویسندگان قرن نوزدهم اطلاق می‌شود؛ رئالیسمی که متمرکز بر واقعیت اجتماعی و انسانی، در تلاش جدی برای بیان نشانه‌های فقر، بدبختی سرنوشت‌ساز و پدیده‌های عدم تعادل اجتماعی است (ترحیبی، ۱۹۸۸: ۱۹۷). رئالیسم انتقادی بین فهم هنری نزد ادبیات و واقعیات اجتماعی پل می‌زند و از این منظر به جای دوگانگی واقعیت و تخیل در ادبیات، فهم مشترک از عینیت به وجود می‌آید و به جای تقابل ارزش و واقعیت، هم‌پیوندی دیالکتیکی میان ارزش و واقعیت ایجاد می‌شود (Bhaskar, 1998: 17).

نخستین مبانی رئالیسم انتقادی در آثار ماکسیم گورکی دیده می‌شود. در این رئالیسم، شخصیت‌ها برای تغییر وضعیت اجتماعی، با وضعیت موجود در جنگ و ستیز هستند و در واقع به نقد روابط بورژوازی در سطوح مختلف آن می‌پردازند و جنبه‌های زشت آن را به تصویر می‌کشند (سیدحسینی، ۱۳۷۸: ۱ / ۳۰۱؛ جانجی، ۱۹۸۴: ۱۴۵). لذا این نوع رئالیسم با تصویرگری نقادانه‌اش، بازتابندهٔ اوضاع اجتماعی و سیاسی است و احساسات، اندیشه‌ها و دردهای مردم را می‌نمایاند (ترحیبی، ۱۹۸۸: ۱۹۷). نویسندگان این سبک ادبی در برابر جامعهٔ معاصر خود موضعی انتقادی دارند و در جریان مبارزه برای ادامهٔ زندگی، به بازنمایی اختلافات میان خواست‌ها و آرزوهای فرد و تضادهای اجتماعی پیرامون وی می‌پردازند (سلدن و ویدوسون، ۱۳۷۷: ۹۹). آن‌ها ضمن تجسم زندگی در جامعه و تحلیل رابطهٔ فرد و جامعه در شرایط جدید تاریخی، از اوضاع حاکم بر جامعه انتقاد می‌کنند و خواهان تغییر وضع موجود می‌شوند؛ رئالیسم موجود در این آثار به وضوح در بطن تضادهای بورژوازی نفوذ کرد و آن‌ها را عیان ساخت (ساجکوف، ۱۳۶۲: ۱۱۷ و ۳۵۰).

در این میان، بخشی از ادبیات به روایت زندگی و مسائل اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مهاجران در سرزمین بیگانه می‌پردازد؛ این گونه نوین ادبی عموماً «ادبیات مهاجرت» خوانده می‌شود (یزدانی، ۱۳۸۷: ۱۵). ادبیات مهاجرت در خارج از سرزمینی که خاستگاه اصلی خالق آن است، پدید می‌آید و از یک سو انعکاس مسائلی است که فرد را وادار به مهاجرت کرده و از سوی دیگر به توصیف وقایعی می‌پردازد که فرد مهاجر در کشور میزبان با آن‌ها روبه‌رو می‌شود. با تمام تنوعی که مهاجرت از نظر نوع و ابعاد در کشورهای مختلف دارد، پیامدهای اجتماعی، تاریخی، فرهنگی، روانی و زبانی کم‌وبیش مشابهی در همه نمونه‌های آن به چشم می‌خورد (مدرسی، ۱۳۹۳: ۲۵؛ کمال‌جو، ۱۳۸۵: ۴-۵)؛ بنابراین یافتن مؤلفه‌های تکرار شونده در ادبیات مهاجرت، امری محتمل به نظر می‌رسد.

از مهم‌ترین شاخصه‌های این ادبیات از یک سو تقابل شخصیت مهاجر با گذشته و از سوی دیگر تقابل او با کشور جدید است. در این آثار، اغلب فرد مهاجر در جامعه میزبان با مسائلی همچون تناقض فرهنگی، حاشیگی، بی‌آشنایی، دیگری، بحران هویت و نوستالژی روبه‌روست که می‌توان به بهترین شکل با نگاه افشاگرانه رئالیسم انتقادی، به بیان و تحلیل واقعیت‌های موجود در موطن و جامعه میزبان پرداخت تا ضمن بیداری و آگاهی جامعه از مسئله مهاجرت، راه‌حل مناسب برای رفع این مشکلات یافت شود. بنابراین رئالیسم انتقادی رویکرد مناسبی برای تحلیل آثار ادبیات مهاجرت است تا لایه‌های پنهان مهاجرت و آسیب‌های آن را نمایان سازد.

۲-۲-۱. موضوع رمان عراقی فی باریس و هم‌نوایی شبانه ارکستر چوب‌ها

عراقی فی باریس به شیوه‌ای بین سیره‌نگاری و رمان‌نویسی نگاشته شده است. طرح کلی این رمان از یک سو پرداختن به فضای مهاجرت و از دیگر سو نشان دادن وضعیت اقلیت آشوری در سرزمین خود است. نویسنده در بخش نخست رمان شروع به بازگویی خاطراتش از لحظه ترک وطن برای تحقق رؤیایش، یعنی کارگردانی سینمای هالیوود، می‌کند و به بیان مسیر دشوار مهاجرت و پناهندگی می‌پردازد؛ به‌ویژه مشکلاتی را که نام یهودی او، صموئیل، در برخی از کشورها به‌وجود آورده، بیان می‌کند. سرانجام وی به‌عنوان پناهنده سیاسی وارد پاریس می‌شود. در این دوران آوارگی، صموئیل برآن می‌شود تا داستان زندگی خود را بنویسد. او ضمن مرور گذشته‌اش و حوادث تاریخی، داستان اقلیت محروم آشوریانی را بازگو می‌کند که در سرزمین خود آواره‌اند و بنابه تصمیم حکومت و حزب بعث آن زمان که حبابیه را پایگاه نظامی کرده بودند، تن به مهاجرت اجباری از حبابیه داده‌اند.

رمان هم‌نمایی شبانه ارکستر چوب‌ها شرح حال پریشان‌حالی‌های عده‌ای مهاجر ایرانی و غیرایرانی است که در طبقه ششم ساختمانی قدیمی در اتاق‌های زیرشیروانی، در مرکز پاریس، با اجاره‌بهای اندک زندگی می‌کنند. اوضاع نامساعد مالی آن‌ها را مجبور به زندگی در چنین مکانی کرده است. اغلب ساکنان این طبقه ساختمان به‌دلیل اختلافات سیاسی و مذهبی و عقیدتی که حاصل زندگی گذشته آنان در ایران است، می‌خواهند برای خود حزب و دارودسته‌ای به‌پا کنند تا این طبقه را در اختیار و نفوذ گروه خود قرار دهند. ورود شخصیت پروفیت به داستان و اعتقاد او مبنی بر اینکه دستور کُشتن افراد از جانب خداوند به او ابلاغ می‌شود، موجب ترس راوی از مرگ و سرگردانی او بین گذشته و شرایط کنونی وی می‌شود و بدین واسطه، او کم‌کم از زندگی و ماجراهای دیگر آدم‌های این طبقه آگاه می‌شود. این داستان

با قتل راوی توسط پروفت فرجام می‌یابد؛ اما او حتی بعد از مرگ گرفتار تبعات اعمال دنیوی خود است؛ در نهایت به عقوبت گناهانش، در کالبد سگی سیاه به این دنیا بازگردانده می‌شود. این رمان به شیوه جریان سیال ذهن، بین زمان گذشته و حال در جریان است و زندگی آدم‌های تنها، پریشان، سرگردان و مهاجر را روایت می‌کند.

۲. تحلیل جنبه‌های رئالیسم انتقادی مؤلفه‌های مهاجرت در دو رمان مذکور

واقع‌گرایی انتقادی یکی از مهم‌ترین رویکردهای انعکاس کنش انسان با پیرامون خود است؛ زیرا نویسنده در این نوع رئالیسم می‌کوشد تا تجربه‌ای واقعی را به خواننده منتقل کند. بدین ترتیب، او با دقت نظر به توصیف رفتار مردم و جزئیات موضوع می‌پردازد. گورکی در این باره می‌گوید: «رئالیسم همان تصویر عینی واقعیت است» (بیتروف، ۲۰۱۲: ۹۴).

با توجه به اینکه مهاجرت پیامدهای فرهنگی و اجتماعی بسیاری دارد و در واقع به بازتاب کنش‌های فرد مهاجر با جامعه میزبان می‌پردازد، یکی از مؤلفه‌های مهم مهاجرت تقابل فرهنگی، نوستالژی و مواجهه با گذشته است؛ زیرا فرد مهاجر در فضای بین‌فرهنگی‌ای که قرار گرفته، به دنبال برساخت هویتی است.

۱-۲. بازخوانی نمود مؤلفه‌های فرهنگی در دو رمان

۱-۱-۲. تناقض فرهنگی و انتقاد از خود

یکی از اساسی‌ترین مشکلات مهاجران ارتباط با دنیای جدید است. فرد مهاجر از یک طرف با فرهنگ جامعه میزبان روبه‌روست و از طرف دیگر بر مبنای فرهنگی که در آن نشو و نما یافته،

می‌اندیشد و جهان را نظاره می‌کند. از همین نقطه، پارادوکس مهاجرت رخ می‌دهد که جنبه دیگری از تعامل فرهنگی مهاجر با جهان جدید است؛ زیرا ناگزیر از پذیرش فرهنگ جامعه میزبان شده است. بنابراین درون تجربه مهاجرت نوعی تنش و تناقض وجود دارد؛ به این معنا که میزبان در آن واحد از مهاجر می‌خواهد با فرهنگ محیط جدید همانند و همسو شود و نیز حدی از تفاوت را حفظ نماید که این وضعیت پارادوکس همانند/ تفاوت در نظام تعامل فرهنگی مهاجران نامیده می‌شود (نجومیان، ۱۳۸۹: ۱۲۰-۱۳۰). این تناقض در دو رمان در قالب انتقاد از فرهنگ خودی نمایان شده است و به بنیان‌های فرهنگی کشور مبدأ نگاهی انتقادی دارد که به دنبال دوفرهنگی شدن برای مهاجر پیش آمده است.

عنوان فصلی از رمان *عراقی فی باریس* «ابتعد عن العرب» نام دارد. در این فصل، دوستان روشن‌فکر صموئیل به او توصیه می‌کنند اگر می‌خواهد با مشکلی روبه‌رو نشود، از عرب‌ها دوری گزیند (شمعون، ۲۰۰۵: ۴۱) و این درحالی است که راوی همیشه همین دوستان روشن‌فکر خود را با دیگر مهاجران عرب می‌بیند. در اینجا به صورت نمادین به یک تناقض و تقابل فرهنگی اشاره دارد که راوی و مهاجرانی چون او با آن روبه‌رویند. «ابتعد عن العرب» می‌تواند دوری گزیدن از فرهنگ خود باشد؛ همان‌طور که صموئیل در ادامه می‌گوید: «کام،

مصطفی حداد متناقضاً، مثل زعلب و الشفینین العرب فی باریس، لانهم یصحون یتعد عن العرب فی وقت الذمیر تجدیم

والکام معاً، ایما تهذب ترایم معاً» (همان، ۴۱). (ترجمه: مصطفی حداد آدم متناقضی بود؛ مثل بسیاری

از روشن‌فکران عرب در پاریس. آن‌ها به من توصیه می‌کنند: «از عرب‌ها دوری گزین»؛ حال

آنکه دائماً با یکدیگر هستند و هر جا می‌رویی، آن‌ها را با هم می‌بینی.) این همان تناقض و جدال درونی آن‌هاست؛ نوعی بیگانگی از خود و آدم‌هایی با فرهنگ خودی. در عین حال، جدا شدن و دوری گزیدن از این فرهنگ به صورت کلی برایشان غیرممکن است. در واقع اینجا پارادوکس دیده می‌شود: «إبتعد عن العرب» به معنای دوری گزیدن از فرهنگ کشور مبدأ (فرهنگ عربی) و همیشه با دوستان عرب خود وقت گذراندن (پذیرش فرهنگ خودی) است. همچنین راوی با بیان اینکه عراقی است و عرب نیست (همان، ۱۳۹)، یک درگیری هویتی با فرهنگ خود را نشان می‌دهد؛ برساختی متناقض که با جدا کردن جامعه عراق از عرب یا آشوریان از جامعه عراق، نوعی بیگانگی از جامعه عرب را می‌نماید. البته نشان غلبه فرهنگ قومی و گرایش به قوم‌مداری نیز دیده می‌شود.

در رمان هم‌نوايي شبانه ارکستر چوب‌ها، گفتمان انتقادی به فرهنگ خودی در نگاه راوی به آموزه‌های فرهنگی و تربیتی وطن خود دیده می‌شود. اینکه راوی «تاب مقاومت در برابر هیچ‌چیز را ندارد»، طعنی است به آموزه‌های تربیتی جامعه خود: «دست خودم نبود که با یک تشر رنگم می‌پرید و با یک سیلی تنبالم را خیس می‌کردم؛ این طور بارم آورده بودند که بترسم» (قاسمی، ۱۳۹۸: ۱۲). نیز انتقاد به اینکه در جامعه همه‌چیز در قالب نصیحت بیان می‌شد و هیچ راه‌حلی ارائه نمی‌شد (همان، ۱۳). یکی از گفتمان‌های اصلی انتقادی در رمان هم‌نوايي شبانه ارکستر چوب‌ها بیان آموزه‌ها و روایت‌های ترسناک مذهبی است (همان، ۱۹، ۹۶، ۹۹ و ۱۰۳-۱۰۵) که این‌گونه آموزش به جای آنکه باعث پروراندن روح و فکر شود، فقط اثر مخرب بر ذهن و روان آدمی دارد.

نویسنده به بینش مردم سرزمینش و اینکه در توجیه رفتار اشتباه خود خرافات را بر عقل مرجح می‌دانستند و هر اتفاق را به قضای روزگار نسبت می‌دادند، نگاه انتقادی دارد (همان، ۲۴). انتقاد به فرهنگ ایرانیان مهاجر را می‌توان در نگاه غیرایرانیان به آن‌ها در این کلام راوی دید: «اریک فرانسوا اسمیت ایرانی‌ها را خوب شناخته بود، می‌دانست هیچ‌کدام چشم دیدن دیگری را ندارد و هرکس پیش او می‌آمد، برای دیگری فتنه می‌کرد» (همان، ۱۹۶). در رمان *همنویی شبانه ارکستر چوب‌ها*، راوی با بیان کردن نقل‌قول ماکسیم پیک که «ایرانیان تاجر مسلک‌اند، زیرک و باهوش‌اند، اما روش فکر کردن و مبادلاتشان کاملاً آسیایی است. آن‌ها در هر کاری تعلل می‌کنند و همه‌چیز را به تعویق می‌اندازند. قولی که ایرانی بدهد، پایه محکمی ندارد و گفتن حرف ناصواب عملی قابل چشم‌پوشی است» (همان، ۱۲۱) در واقع انتقاد خود را به فرهنگ کشورش ابراز می‌کند و نگاه تردیدآمیز به مؤلفه‌های فرهنگی و فکری را با نگاهی انتقادی به بنیان‌های فرهنگی کشور مبدأ خود نشان می‌دهد.

در رمان *همنویی شبانه ارکستر چوب‌ها*، باینکه راوی دنیای توهم و واقعیت را درهم آمیخته، پاره‌های واقعیت را می‌توان از میان همین دنیای متوهم او به دست آورد. راوی از همان ابتدای رمان بیان می‌کند دارای سه بیماری (وقفه زمانی، خودویرانگری و آینه) است (همان، ۳۶). راوی با استفاده از موتیف «آینه» یکی از موارد تناقض فرهنگی را نشان می‌دهد؛ اینکه خود را در آینه نمی‌بیند: «هر بار می‌ایستم مقابل آینه، فقط سطح نقره‌ای محوی می‌بینم که تا ابدیت تهی است» (همان، ۴۱). اگر دیده شدن در آینه را نشان حضور فرهنگ خود بگیریم، می‌توانیم دیده نشدن در آینه را نمودار مرگ فرهنگ خودی بدانیم و یا تلاش راوی برای دیده شدن در آینه در واقع تلاش برای حفظ فرهنگ خود است. البته این اتفاق طبق روند داستان قبل

از مهاجرت او رخ داده و از چهارده‌سالگی دیگر نتوانسته خود را در آینه ببیند و اینکه سایه‌اش به جای او نشسته است (همان، ۲۱). این درگیری با فرهنگ کشور مبدأ را می‌توان از قبل از مهاجرت دید؛ یعنی از سنینی که جوانان می‌کوشند تا هویت خود را بشناسند. تلاش راوی برای دیده شدن در آینه و اینکه سایه را از جسم خود بیرون کند و خود دوباره دیده شود، آخرین بارقه‌های کوشش او برای حفظ فرهنگ خود است؛ اما درنهایت در این تناقض فرهنگی، دچار ازخودبیگانگی و خودویرانگری و انواع بیماری‌های دیگر می‌شود.

در رمان *همنوایی شبانه ارکستر چوب‌ها*، گفتمان انتقادی نویسنده بر نحوه آموزش الگوهای فرهنگی است. وی با استفاده از موتیف آینه و سایه و بیماری خودویرانگری، به مرگ فرهنگ خودی اشاره می‌کند که راوی به صورت نمادین به آن پرداخته است؛ طوری که خود را در آینه نمی‌بیند. در واقع این دنیای دوگانه‌ای است که در آن زندگی می‌کند و چیزی جز ازخودبیگانگی و مرگ تدریجی را به او هدیه نکرده است.

در رمان *عراقی فی باریس* کمتر از رمان *همنوایی شبانه ارکستر چوب‌ها* به مسئله تردید در بنیان‌های فرهنگ خودی و انتقاد از آن پرداخته شده و فقط در فصل «إبتعد عن العرب» به صورت نمادین به دوری گزیدن از فرهنگ خودی و تردید در بساخت‌های فرهنگ خودی اشاره و این تناقض بدین صورت نشان داده شده که نمی‌توانند از بنیان‌های فرهنگ خودی برکنده شوند. اما در هر دو رمان مشاهده می‌شود که این تناقض به مهاجران ازخودبیگانگی را هدیه داده که در رمان *همنوایی شبانه ارکستر چوب‌ها* پررنگ‌تر است.

۲-۱-۲. نوستالژی و آموزه‌های فرهنگی در دو رمان

نوستالژی یا دل‌تنگی برای گذشته‌های حال است که به صورت ناخودآگاه در ذهن فرد ظاهر و تبدیل به اندیشه می‌شود. در عرصه ادبیات، در آثار بیشتر نویسندگان و شاعران این حالت در پیوند با انگیزه‌های فردی یا اوضاع اجتماعی و سیاسی پیرامون خود شکل می‌گیرد و به نوعی احساس دلزدگی از زمان حاضر مبدل می‌شود؛ طوری که مهاجر سودای بازگشت و خاطرات وطن را در سر می‌پروراند. نوستالژی یکی از مؤلفه‌های مهم ادبیات مهاجرت است که با واژه‌های مختلفی مانند غربت‌زدگی و حسرت گذشته معنا شده و در پیوند با مضامینی همچون بیگانگی، حیرانی و سرگردانی است (احمدزاده، ۱۳۹۱: ۱۲-۱۴). از نظر هگل، احساس غربت و نوستالژی در گام نخست، از خودبیگانگی انسان با خودش است و وقتی که همه چیز را از دست داد، می‌بیند نسبت به ذات خود احساس غریبی می‌کند؛ در گام دوم، انسان نسبت به اجتماع و شرایط آن احساس غربت و بیگانگی کند و اگر بیگانگی نخست ناشی از تناقض بین طبیعت ذات انسانی و وضعیت عمومی باشد، احساس بیگانگی دوم رهاورد تعامل انسان با اوضاع اجتماعی است (السید جاسم، ۱۹۸۷: ۱۴۳).

با توجه به اینکه فرد مهاجر همیشه بین دو فضای گوناگون در حرکت است و آن‌ها را با هم مقایسه می‌کند، نگاه نوستالژیک او معنادار و استعاری است. رمان *عراقی فی باریس* از دو بخش اصلی تشکیل شده: نیمه نخست آن ماجرای مهاجرت و پناهندگی و آوارگی در پاریس است و نیمه دیگر گذر به گذشته و حوادث حبابیه و مهاجرت اجباری راوی است. وجود خاطره در ساختار روایت از عناصر مهم ادبیات مهاجرت است؛ زیرا در تجربه مهاجرت، بازگشت به سرزمین مادری از طریق خاطره و تخیل نوعی جبران گسست و فقدان است که مهاجر در تجربه آوارگی شاهد آن است (احمدزاده، ۱۳۹۱: ۱۳۹-۱۴۰). نگاه نوستالژیک و

انتقادی راوی به برخی آموزه‌های دینی را در همان آغاز مهاجرت که سوار بر اتوبوس و درحال خروج از کشورش است، می‌بینیم که سامی با نگاهی به نهر حبانیه، خاطره غرق شدن الکسی شانزده‌ساله را به یاد می‌آورد و اینکه همه از جوانی و دین‌مداری او می‌گفتند و اینکه خداوند او را انتخاب کرد، چون فرزندی صالح بوده: «*لما ايسد ايتار ليكسي ايلي جواره لله كاهم، ولد له حميد*

وهمذبا و مستقيا» (شمعون، ۲۰۰۵: ۱۳). (ترجمه: خدا الکسی را به سوی خود فراخواند، چون او

پسری زیبا، خوش‌اخلاق و درست‌کردار بود.) سپس راوی با بیانی طنزآمیز این خاطره کودکی خود را به یاد می‌آورد که برای اینکه مرگ سراغش نیاید، سنگ برمی‌داشته و شیشه‌های مغازه‌ها را می‌شکسته و با صدای بلند فریاد می‌زده: «اننی شریر، اننی شریر» (همان، ۱۳). (ترجمه: من بدذاتم، من بدذاتم.) راوی با این نگاه خاطره‌وار به گذشته‌اش، نحوه آموزش آموزه‌های دینی را مورد انتقاد قرار داده و اظهار کرده که شیوه بیان آموزه‌ها سبب ایجاد رفتارهای ناهنجاری شده که ناشی از ترس در دوران کودکی‌اش بوده است.

در رمان *عراقی فی باریس*، راوی در دوران مهاجرت و آوارگی به دلیل اینکه سعی در کنار آمدن با شرایط آوارگی و مهاجرت دارد، دل‌تنگی و غربت خود را پنهان می‌کند؛ از همین روست که در نیمه نخست رمان که حکایت مهاجرت و آوارگی راوی است، این حس کمتر بروز یافته؛ طوری که به این امر نیز اشاره می‌کند: «كنت أمضى الليل في الشرب مفكرا في السينما، حيث تمر في مخيلتي صور أهلي الذين لم أتصل بهم منذ سفري» (همان، ۲۹). (ترجمه: تمام شب را به باده‌نوشی و فکر کردن در سینما گذراندم، آنجا چهره خانواده‌ام از ذهنم گذشت، از آغاز سفرم با آن‌ها تماس نگرفتم.) راوی با یادآوری گذشته و اینکه چون

دوران کودکی‌اش با آوارگی و کار در کوچه‌های حبابیه گذشته تا لقمه‌نانی بر سر سفره خانواده پیوردد و کمک‌خرجی آن‌ها باشد، در قالبی طنزآمیز از آوارگی امروز خود برای رسیدن به پاریس می‌گوید؛ وقتی که در مسیر رفتن با پای پیاده، دوستش رحیم از پیاده‌روی خسته می‌شود، با تعجب از سامی می‌پرسد: «آدم عجیبی هستی دو ساعت بدون استراحت راه پیموده‌ای و نشان خستگی در چهره نداری» و سامی می‌گوید: «لقد قضیت کل طفولتی لبائع متجول لذلك أشعر أن بامکانی المشی حتی باریس بلا توقف» (همان، ۴۲). (ترجمه: من تمام دوران کودکی‌ام دست‌فروشی دوره‌گرد بودم، برای همین احساس می‌کنم می‌توانم تا پاریس پیوسته پیاده‌روی کنم.) این‌گونه برداشت می‌شود که راوی از گذشته خود گریزان است و در واقع رنج و آوارگی مسیر مهاجرت درمقابل خاطرات تلخ گذشته وی رنگ باخته است و ما در نیمه دوم رمان می‌بینیم راوی با یادآوری کودکی خود در حبابیه، به بیان حوادث تاریخی و هجرت اقلیت آشوری رانده‌شده از این شهر می‌پردازد. این شیوه بیان نوستالژی خاطره‌گونه بیشتر در تعامل انسان با اوضاع اجتماعی است؛ لذا آن نگاه رئالیستی در رابطه با نوستالژی و آموزه‌های فرهنگی در این رمان با یادآوری خاطرات دوران کودکی و اشاره به شباهت شیوه زندگی اقلیت آشوری و پیوند آوارگی، حاشیگی و بی‌آشیانگی این اقلیت در کشور خود با آوارگی و بی‌آشیانگی خود در پاریس است.

در رمان *همنوايي شبانه* / *ارکستر چوب‌ها* نیز، نوستالژی به‌شکل خاطره‌هایی که از ذهن راوی می‌گذرد، تلخ و بیشتر تداعی ترس‌ها و کابوس‌های راوی است؛ به‌نحوی که فرار او از همین ترس‌ها او را به آوارگی و مهاجرت می‌کشاند؛ مهاجرتی که نتوانسته او را از گذشته‌اش جدا کند؛ گذشته‌ای که «بدتر از سایه است» و محوشدنی نیست (قاسمی، ۱۳۹۸: ۱۵۱). راوی

در گذر از خاطرات خود دلیل ترس‌هایش را آموزه‌های دینی و فرهنگی می‌داند و به‌صورت غیرمستقیم به انتقاد از این شکل آموزش می‌پردازد. یادآوری خاتون و برقراری ارتباط بین ازهم پاشیده شدن زندگی‌اش و قدم نحس خاتون (همان، ۱۳۸-۱۴۰)، در واقع نقد تلخی است بر اهمیت دادن به خرافات و نسبت دادن سرنوشت آدم‌ها و اتفاقات زندگی‌شان به خرافه و تقدیر. در جایی دیگر دلیل بسیاری از کابوس‌ها و ترس‌هایش را ترس‌های مذهبی می‌داند. مذهب چنان وهمناک در وجودش خانه کرده که می‌گوید دلیل فرارش همین ترس بوده است: مدتی است که اینجا و آنجا دست خدا از آستین مردان خدا بیرون می‌آید و سر کسانی را که کافر حربی بودند، گوش تا گوش می‌برید و من که از هراس آن دست‌ها خانه پدر را ترک کرده و به پایتخت آمده بودم، آن دست‌ها که در کشور به قدرت رسید کشور را هم ترک کرده و به اینجا آمدم؛ اما حال می‌دیدم که آن دست‌ها رویه روی من‌اند. در اتاقی درست چسبیده به اتاق من (همان، ۹۹).

راوی نشانه‌های حال و گذشته را به هم پیوند می‌زند و در نهایت نتیجه می‌گیرد مهاجرت نتوانسته او را از گذشته برهاند.

در هر دو رمان، بیان نوستالژیک و نگاه به گذشته به شیوه روایت خاطرگونه است و اینکه هر دو راوی از گذشته فرار می‌کنند. در *عراقی فی باریس*، راوی سعی در پوشاندن دل‌تنگی و غربت خود دارد و به فرافکنی دست می‌یازد تا بتواند با شرایط کنونی مهاجرت همراه شود. بنابراین با این فرافکنی سعی می‌کند این شرایط آوارگی را برای خود توجیه کند و امید به بهتر شدن اوضاع داشته باشد. از طرفی نویسنده با بیان خاطرات کودکی خود در بخش دوم رمان، به‌صورت طنزآمیز و انتقادی برخی از آموزه‌های دینی و فرهنگی را به چالش می‌کشد و سیاست‌های حکومت و شرایطی را که این سیاست‌ها برای اقلیت آشوری به‌وجود آورده، محکوم می‌کند.

اما در رمان *همنوایی شبانه* / *ارکستر چوب‌ها* هرآنچه از گذشته در خاطر راوی می‌گذرد، تلخ و ترسناک و کابوس‌وار است. علت فرار راوی و مهاجرت او نیز همین ترس‌هاست که در دوران مهاجرت نیز همراه اوست و از آن‌ها بی‌نوا ندارد. بنابراین نگاه نوستالژیک راوی این رمان جدای از تلخی و مخدوش کردن آموزه‌های دینی و فرهنگی، ناامید از تغییر است.

۲-۲. بازتاب چالش‌های مهاجرت

۲-۲-۱. بحران هویت

هویت را در معنای لغوی مترادف شخصیت، ذات، هستی و وجود و نیز این‌همانی برمی‌شمارند (معیدی‌فر، ۱۳۷۹: ۱۴۱). از مهم‌ترین مسائلی که در همه آثار ادبیات مهاجرت دیده می‌شود، چالش‌های هویتی مهاجر در سرزمین میزبان است؛ زیرا مهاجر به دلیل ترک عناصر هویت‌ساز و مأنوس سرزمین مادری و مواجهه با عناصر ناآشنا و متفاوت سرزمین میزبان، دچار نوعی سردرگمی، شوک فرهنگی، تزلزل شخصیتی و دوگانگی اندیشگانی می‌شود (عباسی، خراسانی و حیدری، ۱۳۹۸: ۶۲).

بحران هویت در آثار مهاجرت به شکل‌های مختلفی نمایان می‌شود. نمونه‌ای از این بحران در رمان *عراقی فی باریس* در قالب اسم‌ها و صفات مختلفی است که راوی داستان را با آن می‌نامند؛ اسم‌هایی همچون جوئی، شموئیل، صموئیل، سام، سامی، آشوری، عراقی، صعلوک و آواره. این اسامی و صفات در مکان‌ها و زمان‌های مختلف تغییر می‌کند. برگزیدن نام‌های مختلف که فقط مربوط به دوران بعد از مهاجرت نیست و برخی از آن‌ها (شموئیل، صموئیل و جوئی) مربوط به قبل از مهاجرت است، حاکی از چندگانگی و درگیری هویتی است که قبل از مهاجرت نیز وجود داشته؛ چراکه راوی داستان جزو اقلیت‌های آشوری سرزمین عراق است

که با برساخت هویتی اقلیت در سرزمین خود نادیده گرفته شده‌اند و حال در فضای فرهنگی کشور میزبان به مثابه خرده‌فرهنگی است که در فضای خاص مهاجرت با اختیار نام‌های مختلف به شخصیت‌آفرینی در خود می‌پردازد و چندگانگی و درگیری با نیروهای متضاد درونی خود را نشان می‌دهد.

درمقابل این شیوه برخورد راوی در رمان *عراقی فی باریس*، راوی *همنوابی شبانه ارکستر چوب‌ها* در تمام رمان، جز اشاره کوتاه در یک صفحه (صفحه ۱۳۸) به نام یدالله، بی‌نام است. جدای از این بی‌نامی، راوی با بیماری‌هایی دست‌وپنجه نرم می‌کند، مانند موتیف آینه و اینکه خود را در آینه نمی‌بیند، که درحقیقت نوعی بحران هویتی را می‌نمایاند؛ زیرا «طبق منطق داستان، دیده شدن در آینه به معنای غیاب و شیء‌وارگی و دیده نشدن به معنای حضور و زنده بودن است» (صادقی، ۱۳۸۳: ۶۴). همچنین نشان این آشفتگی هویتی در آمیختگی موتیف آینه با سایه است و اینکه از چهارده‌سالگی که محبوبه‌اش در رودخانه غرق شده، سایه‌اش به جای او نشسته است. بدین ترتیب راوی از دوران نوجوانی دچار گم‌گشتگی هویتی بوده و این گم‌گشتگی در فضای مهاجرت به شکل بیماری‌های مختلفی چون آینه که نماد شیء‌وارگی است، خودویرانگری و پارانویا نمود یافته است.

شباهت راوی *عراقی فی باریس* با راوی *همنوابی شبانه ارکستر چوب‌ها* در شخصیت‌آفرینی‌های متعدد وی است و اینکه خود را دارای بی‌نهایت شخصیت می‌داند: «شخصیت‌های من بی‌نهایت است. من سایه‌ای بودم که نمی‌توانست قائم به ذات باشد، پس دائم به شخصیت کسی قائم می‌شدم، دامنه انتخابم هم بی‌نهایت بود» (قاسمی، ۱۳۹۸: ۸۰) یا: «من در خود بی‌وقفه شخصیت می‌آفرینم» (همان، ۱۱۳). راوی رمان *عراقی فی باریس* نیز گاهی با گزیدن

نام‌های مختلف می‌خواهد در خود شخصیت جدید بیافریند که این برساخت هویتی بنابه شرایط اجتماعی تغییر می‌کند. نمونه‌ای از این برساخت هویتی تغییر نام راوی به «دی نیرو» (شمعون، ۲۰۰۵: ۱۴۰-۱۵۲) است تا هویتی اجتماعی را فراتر از آنچه که خود هست، کسب نماید که در واقع نوعی فرار از هویت خود و ایجاد برساخت جدید هویتی و به نوعی شخصیت‌آفرینی در خویشتن به‌شمار می‌رود.

در رمان *همنوایی شبانه ارکستر چوب‌ها* مشابه این برگزیدن نام‌های مختلف را در شخصیت‌های رمان می‌بینیم. هر کدام از شخصیت‌ها چندین نام دارند؛ مانند سید: الکساندر و کوروش؛ پروف: حسن؛ کلانتر: مجید، حسین و محسن؛ فریدون: مرتضی و مهدی که جدای از تشکیلات سیاسی که پیش‌تر عضو آن بوده‌اند و برساختی هویتی به آن‌ها می‌بخشیده، حاکی از هویتی جعلی است و نوعی بی‌هویتی را نمایان می‌سازد.

نوع دیگری از بحران هویت در *عراقی فی باریس* احساس گم‌گشتگی است که راوی از همان آغاز روایت و در مراحل پناهندگی این حس را نشان می‌دهد: «فشیئا فشیئا بدأت أشعر بالضياع» (همان، ۳۳) (ترجمه: کم کم احساس گم‌شدگی می‌کردم.) و این احساس را با گم‌گشتگی اقلیت آشوری در سرزمین عراق پیوند می‌زند. این احساس گم‌گشتگی را می‌توان در راوی رمان *همنوایی شبانه ارکستر چوب‌ها* نیز دید که دچار حالتی از بلا تکلیفی و چندپارگی شخصیت بوده و در وضعیتی بینابینی، دچار گم‌گشتگی و نوعی از خودبیگانگی شده است. در همان صفحات نخستین رمان می‌خوانیم: «اینکه از جسم خود بیگانه است و سایه‌اش به جای او نشسته است» (قاسمی، ۱۳۹۸: ۲۱).

۲-۲-۲. بی‌آشیانگی

بی‌آشیانگی عبارت است از قرار گرفتن مهاجر در فضای بینا فرهنگی به گونه‌ای که احساس تعلق و عدم تعلق به سرزمینی که در آن زندگی می‌کند، در وی ایجاد شود و این امر باعث لطمه روحی گردد. بی‌آشیانگی مترادف بی‌خانمانی نیست. بی‌آشیانگی یعنی حتی زمانی که در خانه به سر می‌برید، احساس در منزل بودن را نداشته باشید؛ چون در درون خود احساس راحتی نمی‌کنید؛ به عبارتی بحران هویت فرهنگی‌تان شما را به آواره‌ای روانی بدل کرده است (تایسن، ۱۳۹۴: ۵۳۶).

رمان *عراقی فی باریس* که پی‌رنگ آن بر مبنای آوارگی راوی رمان قرار گرفته است، بیان این بی‌آشیانگی و سرگردانی است؛ چه این آوارگی به صورت بی‌خانمانی نشان داده شود، چه تصویری از بی‌آشیانگی درونی راوی و دیگر شخصیت‌ها باشد. در واقع بازتابی از تضاد فرهنگی است که مهاجر در کشور میزبان با آن روبه‌رو می‌شود. راوی در بیان احساس خود از این خستگی، بی‌خانمانی و فراموش شدن خود می‌گوید: «فی تلك اللحظة خطر بالی لک، اکتب علی

الخط اللسنی اشارة قد نمت هنا تحت السلام تاریخ... فتوفت فوراً، التاريخ شیرالی یوم میدورس، مضحکت.»

(شمعون، ۲۰۰۵: ۱۲۹). (ترجمه: در آن لحظه به ذهنم رسید روی دیوار بُنی چیزی بنویسم، اینکه اینجا زیر پله‌ها در تاریخ... آرمیدم، یک لحظه ایستادم این تاریخ که روز تولدم است و بعد خندیدم.) راوی برای فرار از این حس آوارگی و سرگردانی به تلقین درونی روی می‌آورد تا این‌گونه با فرافکنی ذهن خود بتواند از درد بی‌آشیانگی‌اش بکاهد: «لم أفکر ولو لحظة واحدة لانی



کنت بدناوس، باکس، تقدشعرت بالسلام دلغلی، کانی کنت ز تخم منس زورک، الماضی» (همان، ۶۳). (ترجمه:

من حتی یک لحظه هم فکر نکردم که بی‌سرپناه هستم، برعکس در درونم آرامش را احساس می‌کردم. پنداشتم از دست گذشته خلاص می‌شدم.) در واقع نویسنده با بیان همین رهایی از گذشته و سرزمین خود، آن درگیری ذهنی و تضادی را که اکنون با آن روبه‌روست، هویدا می‌سازد.

در بیان لایه‌های رئالیستی انتقادی در رمان هم‌نوايي شبانه ارکستر چوب‌ها، راوی با ترسیم اوضاع طبقه ساختمانی که در آن زندگی می‌کند، به‌شکلی نمادین آوارگی و ناامنی زندگی مهاجران را در کشور میزبان نشان می‌دهد؛ چنان‌که راوی حریم امنی برای خود در این طبقه نمی‌بیند؛ طبقه‌ای که شکل یک زندگی معمولی را ندارد و بوی هیچ حس خوشایندی از آن به‌مشام نمی‌رسد. در واقع طبقه ششم تصویر سرزمینی است که راوی به آن مهاجرت کرده است. او نشان این بی‌آشنایی خود را زندگی در اتاق‌هایی می‌داند که هم صاحب آن است و هم اختیاری در آن ندارد؛ مکانی که حریم امنی برای زندگی نیست: «دیوارها حریم امنیت نیستند [...] تمام مدت در برابر هم برهنه بودیم» (قاسمی، ۱۳۹۸: ۶۱). این عدم تعلق به آب و خاک در این اتاق‌های زیرشیروانی به‌نمایش درمی‌آید: «در این اتاق‌های زیرشیروانی هیچ‌کس مالک زندگی خود نیست. خیلی زود امر خصوصی به عمومی بدل می‌شود» (همان، ۱۱۷). احساس عدم امنیت و آرامش و بی‌آشنایی در سراسر این رمان نمود تلخی از مهاجرت است؛ البته ناگفته نماند که راوی در توجیه علت این بی‌خانمانی، با بیانی انتقادی احساس ناخوشایند امروز خود را به‌دلیل فرار از ملامت و سرزنش در کشورش می‌داند و اینکه

می‌خواسته تجربه آزادی را احساس کند (همان، ۹۴). به همین دلیل هم تن به مهاجرت و تبعید خودخواسته داده، اما اینجا هم حریم امنی نیافته است.

رمان *عراقی فی باریس* روایت بی‌خانمانی، بی‌آشیاگی، آوارگی و حس ناامنی است. در نهایت راوی تجربه تلخ آوارگی در سرزمین میزبان را به بی‌آشیاگی اقلیت آشوری عراق در سرزمین خود پیوند می‌زند. در این رمان، بیش از همه، راوی آوارگی و هم‌صحبتی و همراهی خود با دیگر بی‌آشیاگان آواره را نشان داده و آن را به عدم امنیت و آزادی در کشور خود گرده زده است. در رمان *همنوایی شبانه ارکستر چوب‌ها*، همین تصویر بی‌آشیاگی در قالب نمادین، طبقه‌ای بدون حریم امن و زندگی‌ای که متفاوت با آوارگی در خیابان‌ها نیست، به تصویر کشیده شده و در نهایت علت این دنیای بی‌خانمانی را به وطن و نبود آزادی مرتبط دانسته است.

هر دو راوی در برزخ بی‌خانمانی گرفتارند؛ اما راوی در *عراقی فی باریس* با نگاهی مثبت به آینده، سعی در فراق‌کنی شرایط کنونی دارد، ولی راوی *همنوایی شبانه ارکستر چوب‌ها* نگاهش تلخ و ناامید از تغییر است و در نهایت تسلیم مرگ می‌شود.

۳. نتیجه

بررسی مؤلفه‌های ادبیات مهاجرت در دو رمان *عراقی فی باریس* و *همنوایی شبانه ارکستر چوب‌ها* از منظر رئالیسم انتقادی نشان می‌دهد که هر دو نویسنده دغدغه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خود را با نشان دادن دلایل مهاجرت و شرایط مهاجر در کشور میزبان با دیدی واقع‌گرایانه و

انتقادی به تصویر کشیده‌اند. شباهت‌ها و تفاوت‌های هر دو رمان به‌لحاظ نگاه انتقادی و تصویرگری مؤلفه‌های مهاجرت به شرح ذیل است:

۱. بازتاب مؤلفه‌های فرهنگی در هر دو رمان در قالب تناقض فرهنگی و انتقاد از خود و مسئله نوستالژی و درگیری مهاجر با آموزه‌های فرهنگی نمود می‌یابد که در هر دو رمان این تناقض فرهنگی به شکل ازخودبیگانگی فرد مهاجر نمود یافته است. در رمان *عراقی فی باریس* تردید در بنیان‌های فرهنگ خودی و انتقاد از آن کمتر از رمان *همنوایی شبانه ارکستر چوب‌ها* دیده می‌شود؛ به‌ویژه سعی راوی بر بیان اینکه یک فرد آشوری است، نشان از پررنگ بودن بنیان‌های فرهنگی کشور مبدأ نزد راوی رمان است. اما در رمان *همنوایی* به‌صورت نمادین، این تناقض فرهنگی به شکل ازخودبیگانگی و مرگ تدریجی بنیان‌های فرهنگ خودی رخ نموده است.

۲. بیان نوستالژیک در دو رمان به شیوه بیان خاطرات است و اینکه هر دو راوی از گذشته فرار می‌کنند. در رمان *عراقی فی باریس*، راوی با فرافکنی و توجیه شرایط آوارگی سعی می‌کند با شرایط کنونی مهاجرت همگام شود و نگاه مثبتی به آینده داشته باشد. وی به‌صورت طنزآمیز و انتقادی با مرور گذشته‌اش، از برخی آموزه‌های دینی و فرهنگی انتقاد می‌کند و سیاست‌های حکومت درباره اقلیت‌ها، به‌ویژه آشوریان عراق، را به باد انتقاد می‌گیرد؛ اما در رمان *همنوایی شبانه ارکستر چوب‌ها*، گذشته در خاطر راوی تلخ و ترسناک است و با نگاه نوستالژیک، بسیاری از آموزه‌های دینی و فرهنگی را به‌چالش کشیده است.

۳. بازتاب چالش‌های مهاجرت در دو رمان در قالب گم‌گشتگی، آشفتنگی هویتی، بی‌آشیانگی و ناامنی نمود می‌یابد. نقطه مشابه در هر دو رمان به‌لحاظ بحران‌های هویتی،

شخصیت‌هایی است که هر دو راوی در خود می‌آفرینند. راوی هم‌نواپی شبانه ارکستر چوب‌ها معتقد به بی‌نهایت شخصیت در درون خود است و راوی عراقی فی باریس نیز با گزیدن نام‌های مختلف در خود شخصیت‌های جدیدی را می‌آفریند که این برساخت هویتی بنابه شرایط اجتماعی تغییر می‌کند. البته برگزیدن نام‌های مختلف را در دیگر شخصیت‌های رمان هم‌نواپی شبانه ارکستر چوب‌ها نیز می‌بینیم که همگی هویتی جعلی و نوعی بی‌هویتی را نمایان می‌سازند. تفاوت دو رمان در این است که راوی در رمان عراقی فی باریس در قالب اسم‌های مختلف قبل و بعد از مهاجرت چندگانگی و درگیری هویتی را نشان می‌دهد و این بحران هویت را به برساخت هویتی اقلیت و نادیده گرفته شدن در کشور مبدأ (عراق) پیوند می‌زند؛ ولی در رمان هم‌نواپی شبانه ارکستر چوب‌ها راوی بی‌نام (جز اشاره ای کوتاه در یک صفحه از رمان به نام یدالله) با درگیری با موتیف‌های بیمارگونه آینه، سایه و پارانویا، گم‌گشتگی خود را در فضای مهاجرت نشان می‌دهد؛ همچنین بی‌نام بودن راوی در خاطرات نوستالژیک وی این گم‌گشتگی در موطن خود را آشکار می‌کند.

۴. هر دو رمان بی‌آشیانگی، آوارگی و حس ناامنی درونی را القا می‌کنند. راوی عراقی فی باریس این بی‌آشیانگی را به تجربه تلخ آوارگی در سرزمین خود پیوند می‌زند و راوی رمان هم‌نواپی شبانه ارکستر چوب‌ها به صورت نمادین، این بی‌آشیانگی را با ترسیم زندگی در طبقه ششم و فقدان حریم امن زندگی در آن نشان می‌دهد که در نهایت این دنیای بی‌خانمانی را با شرایط حاکم بر وطن مرتبط می‌داند. هر دو راوی گرفتار برزخ بی‌آشیانگی اند. راوی عراقی فی باریس نگاه مثبت به آینده دارد؛ ولی نگاه راوی رمان هم‌نواپی شبانه ارکستر چوب‌ها تلخ و ناامید از تغییر است و سرانجام نیز تسلیم مرگ می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

۱. صموئیل شمعون (تولد ۱۹۵۶ م) نویسنده و روزنامه‌نگار عراقی و متولد حبانیه است و اکنون در لندن سکونت دارد. او در کنار تأسیس مجلهٔ *بانیبیل*، در زمینهٔ مترجمی نیز فعالیت می‌کند. شمعون در سال ۲۰۰۵ م با انتشار اولین رمانش، *عراقی فی باریس*، نام خود را در میان رمان‌نویسان موفق ثبت کرد (طهماسبی و اعرجی، ۲۰۱۷: ۱۴۶؛ *العین الأخباریة*، ۲۰۱۹/۲/۱۳).
۲. رضا قاسمی (تولد ۱۳۲۸، اصفهان) یکی از شخصیت‌های قدیمی تئاتر ایران است که در کنار نمایش‌نامه‌نویسی و موسیقی، به نوشتن رمان روی آورده و در مدت کوتاهی جایگاهی درخور توجه در میان نویسندگان ایرانی کسب کرده است. *همنوایی شبانه ارکستر چوب‌ها* اولین رمان این نویسنده است که در سال ۱۹۹۶ م در آمریکا منتشر شد و سپس در سال ۱۳۸۰ در ایران به چاپ رسید و جوایز متعددی، همچون جایزهٔ نخست بنیاد گلشیری (۱۳۸۰)، جایزهٔ بهترین رمان سال از نظر نویسندگان و منتقدان مطبوعات در ده سال اخیر (۱۳۸۸) و تندیس رمان تحسین‌شدهٔ جایزه مهرگان ادب (۱۳۸۰)، را از آن خود کرد. وی اکنون ساکن فرانسه است (حاجی و پارسا، ۱۳۹۸: ۴۴).

منابع

- احمدزاده، شیده (۱۳۹۱). «مهاجرت در ادبیات و هنر» در *مجموعه مقالات نقد‌های ادبی - هنری*. تهران: سخن.
- *پتروف، س. (۲۰۱۲). الواقیة التحدیة فی الأدب، ترجمة د. شوکت یوسف. دمشق: منشورات الامة العامة للسویة.*
- تاینسن، لیس (۱۹۳۴). *نظریه‌های نقد ادبی معاصر*. ترجمهٔ مازیار حسین‌زاده و فاطمه حسینی. چ ۳. تهران: نگاه امروز.
- *ترجمی، فایز (۱۹۸۸). الدرداء ونداز سب الأدب، بیروت: مؤسسة الباعیة للدراست والنشر والتوزیع.*

- تفرشی مطلق، لیلا (۱۳۸۹). «مطالعات پسااستعماری در ادبیات مهاجرت». فصلنامه تخصصی علوم انسانی. ش ۱۰. صص ۲۱۱-۲۲۲.

- جانجی، مودیس (۱۹۸۴). «قراءة فی الرواثة القهنیه». الرشة الثالثة وللمشروع، تشرینم الاول. العدد ۲۷۲. صص

۱۴۴-۱۶۱. www.noormags.ir/view/fa/articepage/686434

- خنفي داوود، حامد (۱۹۶۹). تاريخ الأدب الحديث وتطوره. القاهرة: دارالطبعة للحمية.

- الخطيب، حسام (۱۹۹۹). أفق الأدب المقارن. عربياً وعالمياً. دمشق: دارالفكر.

- ساچکوف، بوریس (۱۳۶۲). تاریخ رئالیسم، پژوهشی در ادبیات رئالیستی از رنسانس تا امروز. ترجمه محمدتقی فرامرزی. تهران: تندر.

- حاجی، سعدی و سید احمد پارسا (۱۳۹۸). «بررسی بازنمایی هویت در رمان هم‌نوايي شبانه ارکستر چوب‌ها براساس دیدگاه داریوش شایگان». پژوهشنامه ادبیات داستانی. د ۸ ش ۲. صص ۳۹-۶۶.

- سلدن، رامان و پیتر ویدوسون (۱۳۷۷). راهنمای نظریه ادبی معاصر. ترجمه عباس مخبر. چ ۲. تهران: طرح نو.

- السیدجاسم، عزیز (۱۹۸۷). تأملات فی الحضارة والاغتراب. بیروت: دارالاندلس.

- سیدحسینی، رضا (۱۳۷۸). مکتب‌های ادبی. چ ۱۵. تهران: نگاه.

- شمعون، صموئیل (۲۰۰۵). رواية عراقی فی باریس. د. م، الدارالعربیة للعلوم ناشرون: مکتبة طلحة.

- صادقی، لیلا (۱۳۸۳). «هم‌زمانی هم‌نوايي شبانه ارکستر چوب‌ها با سلاخ‌خانه شماره ۵ و بوف کور». نشریه کلک. ش ۱۴۹ و ۱۵۰. صص ۴۳-۴۷.

- طماسبی، عدنا، وفاطمة اعرابی (۲۰۱۷). «التعدیه الثقافية فی رواية عراقی فی باريس لسمونل شموس». مجله آریورب. العدد ۱۲۳.

صص ۱۴۶-۱۲۹.

- عباسی، الله کرم، محبوبه خراسانی و محمود حیدری (۱۳۹۸). «هویت و مهاجرت در رمان دال (محمود گلاب‌دره‌ای) و عصفور من الشرق (توفیق الحکیم)». کاوشنامه ادبیات تطبیقی. د ۱۰. ش

۳. صص ۷۹-۶۱.

- عبود، عبده، ماجد حمود و غسان السید (۲۰۰۱). الأدب المقارن. دمشق: اتحاد الكتاب العرب.

- کمال‌جو، مصطفی (۱۳۸۵). بررسی تطبیقی ادبیات مهاجرت عرب (۱۸۸۱-۱۹۵۳) و ایران

(۱۸۴۶-۱۹۴۰). رساله دکتری زبان و ادبیات عربی. دانشگاه تربیت مدرس. تهران.

- قاسمی، رضا (۱۳۹۸). هم‌نوایی شبانه ارکستر چوب‌ها. ج ۱۶. تهران: نیلوفر.

- مدرسی، یحیی (۱۳۹۳). زبان و مهاجرت. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- معیدی‌فر، سعید (۱۳۷۹). جامعه‌شناسی مسائل اجتماعی معاصر در ایران. تهران: سرزمین ما.

- نجومیان، امیرعلی (۱۳۸۹). تجربه مهاجرت و پارادوکس همانندی/ تفاوت، نشانه‌شناسی فرهنگی.

تهران: سخن.

- یزدانی، کیقباد (۱۳۸۷). درآمدی بر ادبیات مهاجرت و تبعید. تهران: چشمه.

- Bhaskar, R. (1998). *The Possibility of Naturalism: A Philosophical Critique of the Contemporary Human Sciences*. 3rd Ed. New York and London: Routledge.

- العین الأخباریه. «الکاتب العراقی صموئیل شمعون: عمل روانی واحد یکن آن یخلد صاحبه».

www.al-ain.com .۲۰۱۹/۲/۱۳